جلسه 218- 1460

**یک‌شنبه - 17/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وجه تقدیم امارات بر استصحاب بود. وجه اول ورود بود که تقریب های مختلفی داشت:

تقریب اول تقریب صاحب کفایه بود که فرمود اماره ورود دارد بر استصحاب، چون بعد از وصول اماره اگر ما نقض کنیم یقین سابق را، دیگر مصداق نقض الیقین بالشک نخواهد بود، بلکه مصداق نقض الیقین بالیقین بحجیة الاماره خواهد بود.

این فرمایش مواجه شده است با دو اشکال که در مصباح الاصول ذکر کرده اند:

اشکال اول: این است که فرموده اند: باء در لاتنقض الیقین بالشک باء سببیت نیست بلکه باء مقارنت هست، که گاهی بجای آن تعبیر می شود از لفظ عند یا فی، "ان اول بین وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعاملین" ببکة أی فی بکة یا عند بکة. لاتنقض الیقین بالشک هم معنایش این است که لاتنقض الیقین عند الشک. نه اینکه لاتنقض الیقین بسبب الشک، یعنی بخاطر شک یقینت را نقض نکن ولی بخاطر چیز دیگر مثل اجابت دعوت مؤمن نقض یقین اشکال ندارد. این خلاف مفاد لاتنقض الیقین بالشک هست.

وشاهد بر این مطلب این است که فرمودند و لکن انقضه بیقین آخر که منحصر کردند ناقض یقین سابق را به یقین به خلاف. پس مراد از لاتنقض الیقین بالشک یعنی لاتنقض الیقین بغیر الیقین، هیچ چیز نباید ناقض یقین سابق باشد مگر یقین لاحقِ به خلاف. که لکن ظهور دارد در حصر.

شاهد بر اینکه این باء باء سببیت نیست باء مقارنت است و مفاد این جمله این است که لاتنقض الیقین عند الشک، این است که ذیل برخی از روایات استصحاب آمده است که و لکن تنقضه بیقین آخر، یعنی لاینقض الیقین السابق الا الیقین اللاحق بالخلاف هیچ چیز دیگر نمی تواند نقض یقین سابق کند یعنی نه شک و نه اماره ظنیه، منحصر است ناقض یقین سابق به یقین لاحق به خلاف.

ولذا مرحوم آقای خوئی فرموده است که ما استظهارمان از لاتنقض الیقین بالشک این است که لاتنقض الیقین عند الشک، یعنی عند احتمال الخلاف، ولکن انقضه بالیقین بالخلاف.

اشکال دوم: بعد آقای خوئی فرموده اند: ممکن است کسی از صاحب کفایه دفاع کند، بگوید که ما در موارد یقین به حجیت اماره نقض می کنیم یقین سابق مان را به سبب یقین آخر. شما می گوئید لکن تنقضه بیقین آخر ظهور در حصر ناقض یقین سابق به یقین آخر دارد، ما هم قبول می کنیم، ما در مورد نقض یقین سابق به سبب اماره بر خلاف نقض می کنیم یقین سابق مان را به یقین به حجیت اماره.

ایشان فرموده اند این هم خلاف ظاهر سیاق روایت هست. در روایت مفاد صحیحه زراره این است که لاتنقض الیقین بشیء بالشک فیه و لکن انقضه بیقین آخر فی مورد ذلک الشیء، نه یقینٍ آخر اعم از یقین متعلق به آن شیء یا متعلق به شیء آخر مثل حجیت خبر ثقه. این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که متعلق یقین وشک و یا یقین لاحق به خلاف یک چیز است، نه اینکه متعلق یقین آخر اعم باشد از همان متعلق یقین سابق یا یک شیئ دیگر مثل حجیت خبر ثقه.

ولذا در خود صحیحه اولی زراره فرمود: لا حتی یستیقن انه نام، بر او وضوء واجب نیست به صرف شک در انتقاض وضوء حتی یستیقن انه نام، ناقض یقین سابق به وضوء یقین لاحق به انتقاض وضوء است، حتی یجیء من ذلک امرٌ بیّن.

ولذا مرحوم آقای خوئی فرموده اند که کلام صاحب کفایه تمام نیست.

ولکن برخی تلاش کرده اند که کلام صاحب کفایه را تقویت کنند، ما اکتفا می کنیم به نقل دو کلام، یکی از آقای سیستانی و دیگری از حاج آقا مرتضی حائری در کتاب مبانی الاحکام:

آقای سیستانی فرموده اند: به نظر ما حق با صاحب کفایه است و دلیل حجیت اماره ورود دارد بر خطاب لاتنقض الیقین بالشک. چرا؟ برای اینکه ظاهر لاتنقض الیقین بالشک این است که یقین به حدوث را تعبد می کند که یقین به بقاء است، و می فرماید که شک یعنی احتمال خلاف مانع از تعبد به بقاء یقین نیست. لاتنقض الیقین بالشک، یقین اعتبار شده است که هنوز باقی است، یقین به حدوث یقین به بقاء هم هست تعبدا، واحتمال خلاف مانع از این تعبد به اینکه یقین به حدوث یقین به بقاء است نخواهد بود. ظاهر لاتنقض الیقین بالشک این است که مقایسه می کند یقین به حدوث و تعبد به اینکه یقین به حدوث یقین به بقاء است این را مقایسه می کند با احتمال خلاف، می گوید احتمال خلاف مانع از این تعبد نیست، مبادا احتمال خلاف را مانع قرار بدهید از توسعه یقین سابق. اما مقایسه نمی کند این تعبد به بقاء یقین را با سائر حجج که بخواهد بگوید ما در مقابل قیام خبر ثقه بر طروّ نجاست بر این آب باز می رویم سراغ تعبد به بقاء یقین سابق به طهارت. اما جناب آقای سیستانی چرا اینطور استظهار می کنید؟

ایشان فرموده است که طبق آنچه که ما قبلا گفتیم در تفسیر لاتنقض الیقین بالشک، وجه این مطلب ما واضح است. ما اساسا شک را به معنای وسوسه گرفتیم، لاتنقض الیقین بالشک گفتیم آقا شما اعتبار شده اید متیقن به بقاء این چیزی که یقین به حدوث آن دارید، مبادا این یقین تعبدی را با وسوسه کنار بگذارید، اما کجا یقین به حدوث تعبدا یقین به بقاء هست؟ صحیحه زراره در مقام بیان آن نیست. صحیحه زراره می گوید هر کجا شما تعبد شدید به بقاء یقین، با وسوسه دست برندارید از این تعبد. اما کجا تعبد شده ایم به بقاء یقین، قدر متیقن این است که در جائی کما تعبد شده ایم به بقاء یقین که اماره معتبره ای بر خلاف نباشد، بلکه صرف احتمال بدوی ارتفاع حالت سابقه باشد، آنجا ما تعبد شده ایم به بقاء یقین.

اما در جائی که اماره معتبره داریم برخلاف، آنجا ما دلیل نداریم که شارع دست از آن اماره معتبره برداشته است و اعتبار کرده است بقاء یقین سابق ما را.

سؤال وجواب: اگر ظن به خلاف داشتیم صحیحه اولی زراره گفته است که فان ظن انه قد نام لایجب علیه الوضوء فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک ابدا.

اما اگر بگوئیم شک یعنی احتمال خلاف نه وسوسه. باز هم ایشان می فرماید که ظاهر این صحیحه زراره که می گوید لاینقض الیقین بالشک یعنی احتمال خلاف مانع از تعبد به بقاء یقین سابق نیست. جناب آقای خوئی! ما کی معنا می کنیم لاتنقض الیقین بالشک را آن گونه که شما فکر می کنید که لاتنقض الیقین بداع الشک که کانه صاحب کفایه این را می گوید و بعد اشکال می کنید به صاحب کفایه که اگر داعی نقض یقین سابق شک نبود بلکه اجابت دعوت مؤمن بود پس باید بگوئید اشکال ندارد نقض یقین سابق. نخیر ما باء را برای سببیت می گیریم چون ظاهر باء سببیت است و حمل باء بر مقارنت خلاف ظاهر است، اما سببیت به معنای داعی نیست که شما فکر کردید. سببیت معنایش این است که آقا احتمال خلاف سبب نمی شود که شارع تعبد نکند به بقاء یقین سابق. ارشاد است لاتنقض الیقین بالشک به اینکه آقا احتمال خلاف و شک سبب انتقاض یقین سابق نیست، سبب اینکه شارع تعبد نکند به بقاء یقین سابق نخواهد بود، احتمال خلاف منشأ نمی شود که شارع تعبد نکند به بقاء یقین سابق. نخیر، شما بعد از احتمال خلاف هم باز تعبد می شوید به بقاء یقین سابق. احتمال خلاف و شک سبب نمی شود که شارع دست بردارد از تعبد به بقاء یقین سابق، اما این دلیل نمی شود که قیام اماره سبب نشود برای دست برداشتن از تعبد شارع به بقاء یقین سابق.

بعد ایشان فرموده است: اینکه مرحوم آقای خوئی روی کلمه و لکن تأکید کرد که این ظهور دارد در حصر که یقین سابق نقض نمی شود مگر با یقین لاحق به خلاف. این درست نیست، لکن چه ظهوری دارد در اینکه ادات حصر است؟ لکن ادات استدراک است نه ادات حصر، در کدام لغت گفته اند لکن من اداة الحصر؟

حالا ممکن است شما بگوئید چرا پس استدراک کرد حضرت و فرمود ولکن ینقضه بیقین آخر؟ می گوئیم برای اینکه موردش اینطور بود، موردش یقین به نوم است یقین به انتقاض وضوء است، انسان باید خودش یقین کند به اینکه خواب رفته است دیگران چه خبر دارند که ما خواب رفته ایم یا نه، آن خوابی که سبب این است که ینام الاذن والقلب خب انسان خودش متوجه می شود، و لذا معنا ندارد بینه بیاید بگوید تو خواب رفتی. خب بینه فکر می کند من خواب رفتم چون چرت زدم، من خودم باید احراز کنم واقعا خواب رفتم به همان حد خوابی که موجب غلبه بر گوش و هوش است، خودم باید احراز کنم، برای این گفته اند ولکن ینقضه بیقین آخر. والا ظهور ندارد ولکن در ادات حصر. انتخاب یقین هم به این خاطر بود.

نفرمائید که نیازی به ولکن ینقضه بیقین آخر ما نداریم، خود لاینقض الیقین بالشک به اعتراف صاحب کفایه ظهور دارد در اینکه لاینقض الیقین بغیر الیقین.

آقای سیستانی فرموده اند در جواب شما می گوئیم لاینقض الیقین بالشک کی معنایش لاینقض الیقین بغیر الیقین است؟ شک یعنی احتمال خلاف که با ظن به خلاف هم جمع می شود، مرحوم آخوند می گوید شک اعم است از وهم و یا ظن به خلاف، اما نمی گوید که شک صادق است بر قیام خبر ثقه، قیام خبر ثقه بر اینکه این آب نجس شده است این شک است؟ کی این شک است؟ کی معنای لاینقض الیقین بالشک این است که لاینقض الیقین بقیام خبر الثقة علی الخلاف؟ شک صادق است بر احتمال خلاف ولو احتمال خلاف احتمال راجح باشد، این حرف درستی است، اما شک کی صادق است بر قیام اماره بر خلاف؟ به او می شک می گویند؟

ولذا خلاصه اشکال آقای سیستانی این است که می فرمایند ظاهر این صحیحه زراره اولی و ثانیه این است که در مقام تعبد به بقاء یقین، بدانید که احتمال خلاف مانع از این تعبد نیست، اما اینکه حجج مثل امارات خبر ثقه و ظهور اینها هم مانع نیستند از تعبد به بقاء یقین سابق، اصلا صحیحه زراره در مقام بیان این جهت نیست. ولذا کلام صاحب کفایه کلام درستی است.

اقول: انصافا این فرمایش ناتمام است و اشکال به صاحب کفایه وارد است. چونکه این فرمایشی که ایشان فرمود که لاینقض الیقین بالشک یعنی مراد از یقین اعم است از یقین وجدانی و یقین تعبدی به بقاء.

این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که این لاتنقض الیقین نمی گوید یقینی را که ما تعبد کردیم در مورد استصحاب که یقین به بقاء است او را نقض نکن. صحیحه زراره همان یقین وجدانی به حدوث را می گوید نقض نکن عملا، نه اینکه بگوید آن یقینی را که ما اعتبار کردیم برای شما در مورد استصحاب که یقین به بقاء است، او را نقض نکنید. کی معنایش این است؟ معنای لاتنقض الیقین بالشک این است که یقینی را که به وضوء داشتید یقینی را که به حدوث داشتید آن یقین را نقض عملی نکنید و عملا آثار آن یقین سابق به وضوء را بار کنید. معنای روایت این است.

سؤال وجواب: انه علی یقین من حدوث وضوئه، شما یقین دارید که وضوء داشتید، ولاینقض الیقین بالشک ابدا واین یقین وجدانی را به حدوث وضوء نقض نکنید با شک. ظاهر لاتنقض الیقین همان یقین وجدانی است که به حدوث داشتیم، منتهی استصحاب آمد حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکرد، گفت شما یقین داشتید به وضوء حال شک کردید در وضوء، پس نقض نکنید یقین وجدانی به وضوء را با شک در آن، یعنی عملا آن را نقض نکنید.

یا در صحیحه ثانیه زراره می گوید انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. خب آن انک کنت علی یقین من طهارتک چه یقینی است؟ خب یقین وجدانی است به طهارت در زمان سابق، انک کنت علی یقین من طهارتک، فشککت، همان یقین سابق را به طهارت با شک لاحق در بقاء طهارت نقض نکن عملا.

مفاد صحیحه زراره روشن است، نهی از نقض عملی یقین به شیئ است با شک در بقاء آن.

ولذا مرحوم آقای خوئی دو تا مطلب فرمود که هر دو مطلب به نظر ما درست است:

مطلب اول این بود که این باء ظهور دارد در باء مقارنه نه باء سببیت. به عرف وقتی می گوئی لاتنقض الیقین بالشک می فهمد که یعنی در مورد شک در بقاء نقض عملی نکن یقین سابق را، ولکن انقضه بیقین آخر، تنها یقین سابق را با یقین لاحق نقض کن. اصلا ظاهر در این است که در مورد شک در بقاء شما بنا بگذار عملا بر بقاء یقین سابق، تنها در صورتی نقض عملی بکن یقین سابق را که یقین لاحق پیدا کنی[[1]](#footnote-1).

و مطلب دوم آقای خوئی هم این است که ظاهر این خطاب وحدت متعلق یقین و شک و وحدت متعلق یقین سابق و یقین لاحق است در جمله ولکن ینقضه بیقین آخرو که انصافا این مطلب درستی است، کاملا عرفی است.

و الا شما یقین سابق به نجاست دارید، بیائید با قاعده طهارت نقض کنید، بگوئید کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر، اطلاقش می گیرد این مستصحب النجاسة را، کل شیئ طاهر حتی تعلم انه قذرٌ، می گیرد این مستصحب النجاسة را، و من یقین سابق به نجاست را بخاطر یقین به قاعده طهارت نقض می کنم نه بخاطر شک. یا شما شک در بقاء تکلیف داشتید، رفع ما لایعلمون جاری بکنید، کل شیء حلال حتی تعلم انه حرام جاری بکنید بگوئید من نقض یقین سابق می کنم به حرمت با یقین لاحق به قاعده حل، آیا این عرفی است و عرف این را می پذیرد؟ قطعا عرفی نیست.

وحل مطلب این است که مفاد لاتنقض الیقین نهی از نقض عملی یقین وجدانی است به وجود شیء در مورد شک در بقاء، ولکن تنقضه بیقین آخر ظهور سیاقی اش در حصر است، مگر باید لکن لغتا وضع شده باشد برای ادات حصر؟ ادات حصر هم باشد شما می توانستید بگوئید که این حصر اضافی است، اینکه مهم نیست. لکن به قرینه سیاق که ولکن تنقضه بیقین آخر ظاهر در این است که تنها ناقض یقین سابق به طهارت یقین لاحق است به نجاست. ظاهر است در وحدت متعلق یقین سابق و یقین لاحق. انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، یعنی فشککت فی بقاء طهارتک، ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا.

یا در حدیث اربعمأة داریم: من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فان الشک لاینقض الیقین، خب این ظاهرش این است که شما یقین سابقت را بر طبقش عمل بکن وشک مانع نشود از بناء عملی بر یقین سابق. اونی که مانع می شود از بناء عملی بر یقین سابق یقین به خلاف است.

انصافا این ظاهر دلیل استصحاب است و این توجیه آقای سیستانی تمام نیست.

سؤال وجواب: آقای سیستانی می گویند مناسبت حکم و موضوع منشأ می شود که بگوئیم در مورد اختلاف خلاف، احتمال خلاف مانع از تعبد به بقاء یقین سابق نیست. اما سائر حجج اگر واصل بشوند چه بسا آنها مانع بشوند از تعبد به بقاء یقین. در جائی که بحث حجج نیست مثل استحباب اجابت دعوت مؤمن، خب این حجت نیست که بخواهیم شبهه کنیم که بخاطر او شارع دست بر می دارد از تعبد به یقین سابق یا دست بر نمی دارد. ایشان به مناسبات حکم و موضوع می گویند که هر کجا که علم به حجیت یک حجت نداشته باشیم این بخاطر هم اینکه استصحاب مرتکز عقلائی هست و هم مناسبت حکم و موضوع شارع تعبد می کند به بقاء یقین سابق.

بیان دوم: که در مبانی الاحکام هست به نفع صاحب کفایه، فرموده اند: صاحب کفایه قبول ندارد که ظاهر لاتنقض الیقین بالشک وحدت متعلق یقین سابق و شک لاحق ویا یقین لاحق هست، نه، کل ما یصلح ان یکون ناقضا للیقین السابق امام فرموده است اگر شک دارید نقض نکنید یقین سابق را در مورد آن، ولی اگر یقین دارید یقینی که یصلح ان یکون ناقضا للیقین السابق. این صلاحیت دارد که نقض یقین سابق بکند و لکن تنقضه بیقین آخر، یقین به استحباب اجابت دعوت مؤمن او که صلاحیت ندارد که ناقض یقین سابق به حرمت این فعل باشد، من یقین دارم این فعل قبلا حرام بود، یقین هم دارم اجابت دعوت مؤمن مستحب است، استحباب که صلاحیت ندارد که ما دست از حرام برداریم بخاطر او. اما اماره بر طهارت این آب، این صلاحیت دارد که ناقض یقین سابق به نجاست این آب باشد. ولذا ایشان فرموده است که محور ادعای صاحب کفایه این است که متعلق یقین سابق و یقین لاحق را یکی نمی داند، چه لزومی دارد یکی باشند؟ مهم این است که این یقین لاحق صلاحیت نقض یقین سابق را داشته باشد. یقین به استحباب اجابت دعوت مؤمن صلاحیت ندارد برای نقض یقین سابق به حرمت، ولی یقین به حجیت اماره بر طهارت صلاحیت دارد برای نقض یقین سابق به نجاست این آب.

اقول: اشکال این حرف این است که انصافا خلاف ظاهر است که تعدد متعلق یقین سابق و شک لاحق را فرض کنیم. در خود صحیحه اولی زراره گفت حتی یستیقن انه نام، نگفت حتی یستیقن بحجیة امارة، تحدید کرد گفت لایجب علیه الوضوء حتی یستیقن انه نام والا فانه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین بالشک ابدا و لکن ینقضه بیقین آخر، ایا یعنی یقین آخر بایّ شیئ، ولو یقین آخر در مورد استصحاب بقاء تکلیف یقین آخر به قاعده حل، یقین سابق به حرمت این را نقض کن با یقین لاحق به قاعده حل، ملتزم می شوید؟ یقین سابق به نجاست این شیء را نقض کنیم با یقین لاحق به قاعده طهارت. خب قاعده طهارت که صلاحیت نقض دارد، یقین به قاعده طهارت صلاحیت نقض که دارد که بنا بگذاریم بر طهارت این مشکوک. پس آنجا هم ماتزم بشوید. وبعید است که کسی به این مطلب ملتزم بشود.

ولذا ما مصریم بر این مطلب که فرمایش صاحب کفایه در ورود دلیل اماره بر استصحاب درست نیست، فرق هم نمی کند چه بگوئیم غایت استصحاب یقین وجدانی به حرمت است، و چه بگوئیم مطلق یقین به حرمت. ظاهر یقین، یقین وجدانی است وظاهر متعلق یقین هم همان حکم واقعی است، یقین به حرمت ظاهریه مثل یقین به وجوب احتیاط، این ناقض آن یقین سابق نیست، برای اینکه من یقین سابق داشتم به حلیت واقعیه، غایت استصحاب یقین به حلیت واقعیه یقین به حرمت واقعیه است، یقین به مطلق حرمت ولو حرمت ظاهریه این خلاف ظاهر است که ناقض یقین به حلیت واقعیه باشد. چون متعلق یقینین اختلاف پیدا می کنند.

ولذا کسانی که فکر می کنند با این بیان که بگویند متعلق یقین را توسعه می دهیم، می گوئیم یقین به حرمت یقین به حکم واقعی او الظاهری، اعم از حکم واقعی و ظاهری که با این تقریب می خواهند کلام صاحب کفایه را درست کنند این تقریب درست نمی شود. شبیه همین بیان مبانی الاحکام می شود با بیان دیگر که بگوئیم یقین آخر اعم از یقین به حکم واقعی در مورد آن شیئ یا حکم ظاهری. خب این هم خلاف ظاهر است. متعلق یقین سابق وقتی حکم واقعی بود باید متعلق یقین لاحق هم ارتفاع آن حکم واقعی باشد نه حکم ظاهری.

ولذا کلام صاحب کفایه تمام نمی شود.

اما اصل ادعای ورود را با بیان دیگر ممکن است تقریب کنیم انشاء الله فردا.

960217

1. - ظاهرا مقصود این است که با وجود شک،‌یقین را نقض نکن، که مآلش به عدم نقض یقین در ظرف شک است [↑](#footnote-ref-1)